

ارتباط قصه‌های

حماسی ایران

و ادبیات

زنده‌ای روس

هر ملتی از اینکه آثار متفکران و شعرايش مورد تحسین و تقلید، دیگر کشورها قرار گیرد احساس غرور می‌کند. ولی غروری که از تأثیر افسانه‌ها و داستان‌های حماسی - که آفریده ذهن توده مردم و تراوشات فکری مستقیم هرملتی است - بر دیگر ملل حاصل می‌گردد، از آن هم بیشتر است. از طرف دیگر هیچ فکر و عقیده‌ای از سرزمینی به سرزمین دیگر نمی‌رود مگر اینکه زمینه پذیرفتن آنها کاملاً مساعد باشد. موفقیت آثاری نظیر افسانه‌های حماسی ایرانی که عمیقاً به نوع يك ملت خاصی بستگی دارد معلول خصیصه جهانی آنهاست. بطور کلی وادار کردن همسایگان به قبول و ستایش قهرمانان ملت همسایه کار دشواری است. ولی وقتی عناصر کاملاً شخصی و انفرادی هم در این ستایش وارد می‌شوند قبولاندن آن تقریباً ناممکن می‌گردد. با این مقدمه وقتی می‌بینیم که معنویت ایرانی تصور و تخیلات ملل دور و نزدیک را این چنین تحت تأثیر قرار داده است دچار شگفتی می‌شویم.

افسانه‌های حماسی ایرانی تنها در میان اقوام ایرانی، مانند سغدی‌ها در شرق و کردها در غرب، نفوذ نیافته است، بلکه ملل مسلمان دیگر هم مانند اعراب و ترکها، با ترجمه شاهنامه به زبانهای خود، ستایش و تحسین خویش را نسبت به این اثر ابراز داشته‌اند.

درارمنستان مسیحی، مورخ معروف موسی خورنی^۱ دو قرن قبل از تصنیف شاهنامه از رستم

سگری - سگچیک رستم - نام برده بود و تا این اواخر اشعار و سرودهایی زیبا به زبانی آمیخته از کردی و ارمنی در وصف قهرمانان شاهنامه در دره‌های وحشی نزدیک دریاچه وان رواج داشت . در مناطق دورتر شمالی ، گرجیان دلیر آثار شاعر طوس را به نثر و شعر ترجمه کرده بودند و اهالی مناطق کوهستانی ، نظیر چرکس‌ها^۲ و پشواها^۳ دلاوریهای رستم و بیژن را بازگو می‌کردند .

در مقاله حاضر ما فقط به تأثیرات و نفوذ حماسه‌های ایرانی و بالخصوص شاهنامه در ادبیات توده‌ای روس اشاره می‌کنیم و مطلقاً با ترجمه‌های مستقیم و غیر مستقیم شاهنامه که به وسیله مترجمین زبردست صورت گرفته ، کاری نداریم .

افسانه‌های روس از بیلین (داستان) های متعددی تشکیل می‌شود که همه در باره دلاوریهای باگاتیرهای^۴ روسی است و مهمترین آنها بیلین های مربوط به کیف و شرح اعمال و دلاوری های پهلوانان دربار ولادیسیر ملقب به خورشید سرخ است . شخصیت تاریخی که این نام به آن مربوط می‌شود شازاده معروفی است (۱۰۱۵ - ۹۷۲) که موجب شد روسها به دین مسیح بگروند .

بنابراین زمانی که بیلین‌ها بالاخره به رشته تحریر درآمد باید بعد از قرن دهم میلادی باشد^۵ ، ولی این امر مانع از آن نیست که تصور کنیم مضامین آنها خیلی قدیمتر از این زمان بوده و بعدها آنها را به عهد و دوره امیری مورد توجه و علاقه عموم ، نسبت داده باشند .

بیلین‌های کیف در آثار و نوشته‌های متعدد

مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند ولی باید گفت که هنوز تمام مسائل مربوط به آنها روشن نشده است . یکی از مهمترین این مسائل تأثیرات و نفوذ شرق ، بخصوص ایرانیان ، در این بیلین‌هاست . در این مورد باید به سه نکته توجه داشت .

۱- در روزگاران کهن اقوامی ایرانی ساکن در نواحی جنوبی روسیه بوده‌اند و این نکته نه‌فقط از آثار و نوشته‌های مورخین مستفاد می‌گردد بلکه اسامی شهرها و دیدیهائی که هنوز هم بجای مانده‌است از این مطلب حکایت می‌کند^۶ . به این ترتیب بعید نیست ایرانیانی که در این منطقه ساکن بوده‌اند و با اسلاوها تماس مستقیم داشته‌اند سنن خود نیز بمانند اسامی و لغات مجزا به اسلاوها منتقل کرده باشند .

اسلاوها و ایرانیان تنها اقوام هند و اروپایی هستند که برای «خدا» کلمه مشابهی دارند ؛ پارو^۷ و باستان‌پغ^۸ و اسلاو بنگ^۹ .

۲- از طرف دیگر تصور می‌رود که ما ترک و بخصوص کومان‌ها (بالاوی یس‌ها)^{۱۰} در قرون یازدهم و دوازدهم هم نقش واسطه را در انتقال سنن شرق به غرب ایفا کرده باشند .

۳- بالاخره و به احتمال بیشتر ممکن اسلاو ملل مسیحی قفقاز ، نظیر اسی‌ها^{۱۱} و گرجی‌ها^{۱۲} حتی چرکس‌ها ، که روابط نزدیک‌تری با همسایگان کینی و مسکوی خود داشتند موجب انتقال آوا سنن و تأثیرات شده باشند .

بهر حال ، در بیلین‌های روس و افسانه‌های حماسی ایرانی به مضامین مشابهی برمی‌خوریم اما

نمی‌توانیم آنها را نتیجه تصادف محض بدانیم .
 نخستین کسی که مسأله نفوذ شرق را مورد
 مطالعه قرار داد دانشمند ادیبی بود بنام و. و. استاسف
 (۱۸۶۸) که وجوه تشابهی در ادبیات حماسی روسیه
 و ایران کشف کرد و در بحث نامها نشان داد که
 مثلاً یروسلان همان رستم افسانه‌های فارسی است ،
 ولی در همان زمان نیز قسمتی از زیاده‌رویهای او
 در این زمینه مورد انتقاد قرار گرفت .

این نظریه را بعدها پروفسور ف. میلر که به
 تاریخ و ادبیات زبان های ایرانی احاطه کامل
 داشت ، با دانش و احتیاط بیشتری دنبال کرد .
 نتیجه‌گیریهای او نیز مباحثات مطولی پیش آورد
 ولی بهرحال کار او به عنوان گنجینه‌ای از مطالب
 مربوط به این مقوله ارزش فراوان دارد . من
 نیز در این مقاله راه استاد فقیدم را میروم ولی
 نکاتی را که اکنون مورد اختلاف است مورد بحث
 قرار نمی‌دهم .

قهرمان اصلی ییلین کیف ، ایلای موروم
 (Ilya de Morom) است . البته تصور کلی ما
 از این پهلوان با تمثوری که از رستم داریم ، یعنی
 یک شسوار قووال، متفاوت است . رستم با قهرمانان
 اوستاشاهتی ندارد و متعلق به تیره خاص پهلوانان
 سیستان است که بعدها ، با وجود اشکالاتی که از
 جهت طرح کلی افسانه‌های حماسی ایران بوجود
 آورد ، در روایات شاهان بزرگ ایرانی جای
 گرفت . از طرف دیگر ایلای یک شخصیت کاملاً
 بومی‌ای ، دهقان‌زاده و یک « کهنه قراق » است .
 ما با وجود این تفاوت ، در اعمال هردو قهرمان

شبهات های جالبی هست .

نخست آنکه رفتار شهریار ولادیمیر با ایلای
 نظیر عمل کیکاوس با رستم است و البته رفتار
 هیچیک از آن دو درخور ستایش و تحسین نیست .
 رستم کیکاوس را از خطرات و خون‌های فراوان
 که حماقت و نادانیش برای او به بار آورده نجات
 می‌دهد . خدماتی هم که ایلای برای ارباب
 خوشگذران^۹ انجام می‌دهد کم نیست . هردو
 پادشاه با سرداران خود ناعادلانه رفتار می‌کنند
 ولی در پایان به خواری تن در می‌دهند و از آنان
 کمک می‌طلبند . دو ملکه ایرانی و روسی ، سودابه
 و آبراکسیا ، رفتار عشقی شومند ، کارهایی که
 سودابه برای جلب توجه سیاوش انجام می‌دهد و
 اتهامات بی‌بایه‌ای که به منظور بدنام کردن شاهزاده
 جوان به او نسبت می‌دهد عیناً در رفتار آبراکسیا
 نسبت به کاسیان^{۱۰} زائر جوان دیده می‌شود .

تشابهات قرعی دیگری نیز وجود دارد که
 بنوع خود بسیار برمعناست . هردو پهلوان از چنان
 قدرتی برخوردارند که یکی - رستم - از خدا
 می‌طلبند تا از قدرتش بکاهد و دیگری - ایلای -
 قبول نمی‌کند که زور بازویی بیش از حد داشته
 باشد^{۱۱} . معذالک در لحظه حساس خداوند به آنان
 قدرت می‌بخشد . جلوه‌های زورآوری نیز در هر
 دو پهلوان به هم شباهت دارد . هردو رقبای خود را
 در هوا بلند می‌کنند و بر زمین می‌زنند و از دشمن
 به عنوان گرز بر ضد دشمن دیگر استفاده می‌کنند
 درخت‌ها را به آسانی از ریشه می‌کنند ، در غذا
 خوردن نیز هردو به هم شباهت دارند ، پرهیزگاران

به این ترتیب حوادث خاص زندگی رستم و اسفندیار ممکن است بر یکدیگر اثر گذاشته باشد و سرگذشت ایلیا نیز از این «دوگانگی» تأثیر گرفته باشد.

ایلیا هم مانند قهرمانان ایرانی برای رسیدن به کیف کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کند که از موانع طبیعی و بخصوص دشمن سهمگینی نظیر سالووی رازهن است، که شخصیت معمايي او پژوهندگان فرهنگ اسلاو را دوچار اشکال کرده است. سالووی در روسی به معنای بلبل است و این رازهن با گاه بصورت انسانی که پدر هفت پسر و يك دختر است و در قسری زیبا سکونت دارد ظاهر می‌گردد. و گاه بصورت پرنده وحشت‌آوری که بر چوب بلوط آشیانه ساخته^{۱۱}، قدرت سالووی در این راه که می‌تواند صدای سهمگین حیوانات را تقلید کند و با نعره‌ها و زوزه‌های خود دشمن را بترساند. قریباً طبیعت سالووی بی شبهه ترکیبی است و احتمالاً همان سیمرغ است که اسفندیار را هلاک می‌سازد. از طرف دیگر سالووی که ایلیا اسیرش می‌کند و آن طنابی به اسب خود می‌بندد، شباهت زیادی دارد به **اولاد** که رستم با کمندش می‌گیرد و کرگرس (سر کرگدن) تورانی که اسفندیار اسیرش می‌کند علاوه بر اینها از جهت اینکه سالووی هم يك غشیه است و هم يك جادوگر، می‌تواند او را نظیر دیوهدار مازندران و بخصوص دیو سفید^{۱۲} شاهنامه دانست. نکته جالب دیگری نیز وجود دارد. بیکار^{۱۳} که ایلیا از چوب بید بمنظور کور کردن سالووی بکار می‌برد عیناً همان تیری است که رستم به تومعه

و به ثروت و مال بی اعتنا، صفت مشخصه آنها عمر دراز است و بصورت پهلوانان پیر تجلی می‌کنند و در نظر یاران خود مقام استادی و پیش‌کسوتی دارند. هر دو با دشمنان وطن مبارزه می‌کنند، رستم با تورانیان و ایلیا با تاتارها.

پس از ذکر این تشابهات، میلر به شباهت میان کارهای آنها می‌پردازد و لشگرکشی رستم را به مازندران برای نجات کیفیاد با جنگهای ایلیا و شهریار **کالین** مقایسه می‌کند و موارد مشابه زیر را به دست می‌دهد:

- ۱ - وضع نابسامان کشور.
 - ۲ - رسیدن پهلوان ناجی نزد پادشاه.
 - ۳ - پهلوان، همراه سلطان می‌رود ولی شاه در جنگ شرکت نمی‌جوید.
 - ۴ - پهلوان (رستم، ایلیا) به تنهایی علیه لشگری می‌جنگد.
 - ۵ - پهلوان یکی از دشمنان را بلهه می‌کند و او را دور سر می‌گرداند و به صف دشمن حمله می‌برد و راه برای خود باز می‌کند.
 - ۶ - اسامی سران دشمنان نیز تشابه جالبی دارد: **قانون Qalun** [قارن؟] و **کالین**. وجوه تشابه دیگری نیز در سیر حماسه و هفت‌خوان رستم و تاخت‌وتازهای ایلیا دیده می‌شود.
- این نکته را نیز اضافه کنیم که هفت‌خوان اسفندیار در راه روئین‌دژ شبیه هفت‌خوان رستم در مازندران است و با آنکه رستم و اسفندیار اغلب در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند می‌توان گفت که اصولاً اسفندیار «جنبه دیگر» پهلوان پیر است.

قرقیزها (غالی و فرزندش باید یلدا) نیز وجود دارد.

در داستان ایلیا به اشکال گوناگونی از این ماجرا برمی‌خوریم. نام پسر پهلوان روسی گاهی زبوت بوریس Zbut - Boris، گاه «بازیار جوان» (Sokolnik) و نام مادرش گاه «ملکه آنسوی رودخانه دن»، و زمانی «زن سنگدل و درنده» است. (Latygorka, Latymirka, Semi-gorka)

در شاهنامه فردوسی داستان رستم و تهیمینه به نحوی بسیار لطیف و با خالصه‌ای پاک و حاکی از عفت سروده شده است. به دیدار شبانه شاهزاده خانم سنگدل و رستم پیلتن، بعداً موبدان جنبه قانونی و رسمی می‌دهند، و البته این نکته موجب شگفتی می‌شود که سهراب نام پدرش را نمی‌داند. میلر تصور می‌کند که این مورد اخیر دنباله خاطره‌ای کهن از افسانه‌های خوش‌تراست و نام تهیمینه^{۱۴} را تجزیه می‌کند و می‌گوید که این اسم برای یک «شیرزن» مناسب است.

در پیلتن روسی ایلیا نخست با زن سنگدل و درنده که در داستان بصورت سوارکار بی‌باکی نموده شده است می‌جنگد، و این نکته ما را بفکر می‌اندازد که شاید افسانه ایرانی ابتدایی تری از شاهنامه الهام‌بخش پیلتن روسی بوده است.

همانطور که رستم برای تهیمینه «مهره‌ای» به جای می‌گذارد تا وسیله شناسایی فرزند آینده‌اش باشد، ایلیا نیز بهمین منظور یک انگشتری به همسرش می‌دهد. هر چند در اغلب افسانه‌های روسی فرزند به انتقام مادر با پدر می‌جنگد معذالک صوری

سیمرغ از چوب گز برای کور کردن اسفندیار می‌سازد. و نظر پروفیسور میلر بسیار معقول است که می‌گوید: «از آنجا که در حماسه ایرانی چشم را نشانه گرفتن به سستی متکی است در حالی که در افسانه روسی بیگانه و نابجاست، باید قبول کنیم که جزئیات این افسانه ایرانی برحسب اتفاق و بیمورد وارد داستان روسی شده است». شاید بطور مبهم در خاطره‌ها مانده بود که: «اصل و نمونه شرقی ایلیا، یعنی رستم، چشم کسی را با پیکانی جادویی کور کرده و این جریان به نحوی با پرده‌ای غول‌پیکر (سیمرغ) ارتباط داشته است».

داستان ایلیا و پولنیسای Polenitsa زبیا هم که قصه جان ایلپارا دارد کمابیش شبیه سرگذشت جادوگری است که سر راه رستم در مازندران قرار می‌گیرد^{۱۵}

در قسمت حمله کالین، اسب ایلیا او را از خطر گودالهایی که تانارها کنده و از نیزه و شمشیر آکنده بودند آگاه می‌سازد ولی ایلیا توجهی نمی‌کند و بدین ترتیب اسیر دست دشمنان می‌گردد. رستم نیز بهین ترتیب بدام می‌افتد.

داستان نبرد شگفت پدر و پسر یعنی رستم و سهراب در بسیاری از افسانه‌های ملل دیگر وجود دارد. افسانه هیلدبراند Hildebrand و آلیراند Alebrand در ادب اقوام ژرمنی و کلسامور Cléssamor و کارتون Carthon در ادب اقوام سلتی نمونه‌ای از آنست. افسانه مشابهی در میان اقوام فنلاندی (کیوی - آل - Kivvi - Al) و

هم وجود دارد که مادر به فرزند ۱۲ ساله‌اش توصیه می‌کند که در صورت ملاقات احترام و سیاس پدر را نگه دارد.^{۱۵}

قبل از درگیر شدن با رستم، سهراب همه پهلوانان را تارومار می‌کند. ایلیا نیز پهلوان دبری‌نیا Dobrynia را مغلوب می‌سازد و در هر دو مورد جنگ تن به تن سه روز به طول می‌انجامد که طی آن پدر و پسر با انواع سلاح‌ها مانند نیزه، شمشیر و گرز برای رسیدن به هدف غم‌انگیز خود دست به نبرد می‌زنند، با این تفاوت که در سراسر افسانه ایرانی جنبه قهرمانی و نیز جبر و تقدیر حفظ می‌شود، در حالیکه در بیلین روسی حالت تردید بین دونوع پایان شاد و غم‌انگیز وجود دارد و آخر هم با توجیهی اخلاقی مرگ پسر به دست پدر روی می‌دهد. ایلیا قبل از وارد کردن ضربه مرگبار، فرزند خود را می‌شناسد و از ایترو خوشحال می‌شود و در بعضی روایات حتی او را رها می‌کند تا بزرگ مادر باز گردد، ولی در رایج‌ترین روایات، پسر که از اوضاع و احوال تولد خود آگاه شده است در خواب به پدر حمله می‌کند اما صلیبی که ایلیا بر سینه دارد ضربه را خنثی می‌کند و آنگاه پدر فرزند ناپاک خود را بقتل می‌رساند. در بیلین مسأله جنبه اخلاقی به خود می‌گیرد و پدر برای اعاده حیثیت خود فرزند را قدا می‌کند.

اما از میان تمام روایات حماسی گوناگون، بیلین روسی با وجود اختلاف جزئیات بیش از همه به شاهنامه شباهت دارد، نه فقط از جهت جزئیاتی که به آنها اشاره شد، بلکه به سبب اینکه تمام داستان

در اطراف قهرمان اصلی دور می‌زند.

از میان سایر افسانه‌های مشابه، داستان هیلدبراند را می‌توان به شاهنامه نزدیک دانست که در آن هیلدبراند نقش درجه دومی در مقایسه با دیتریش برن دارد. هیلد براند پس از دوری سی‌ساله از پسر به میل خود قصد مراجعت به آنجارا می‌کند و جز فرزندش آلبراند را هم با خود به نبرد مادر می‌آورد.^{۱۶} شاید بتوان تصور کرد که قطعه مورد بحث در بیلین روسی ساخته و پرداخته افسانه‌سرایان روس بوده، ولی تشابه در جزئیات با داستان رستم با اندازه‌ای است که احتمال چنین فرضیه‌ای را تعدیل می‌کند.

پدیده‌ی است افسانه‌ای که شفاها و سینه به سینه نقل شده در روسیه مستقلاً تنظیم شده است و معتقد است که در این ماجرا ملل ترک و اسطه بوده‌اند و خود او نشان می‌دهد که داستانهای مربوط به رستم تا کجای اندازه در میان ملل قفقاز شایع بوده است. در این صورت نباید روابط مستقیم روسها و قفقازها را که در بالا به آن اشاره کردیم در این ماجرا نادیده گرفت.

با اینکه تأثیر افسانه ایرانی بر بیلین روسی فقط در جزئیات دیده می‌شود و با اینک در بیلین‌های روسی گاه به نکاتی برمی‌خوریم که با شاهنامه^{۱۷} متفاوت است و بالاخره با اینکه نحو نفوذ افسانه‌های ایرانی در روسیه جنوبی تاریک و مبهم به نظر می‌رسد، در افسانه روسی دیگری که ما دیلاً^{۱۸} به آن اشاره خواهیم کرد، و در پیوستگی آن با شاهنامه بحثی نیست، حدود این تأثیر را

روشن‌تر می‌توان یافت. یک ضرب‌المثل روسی می‌گوید: «قصه، ابداعی است ولی سرودهای پهلوانی، یادگار گذشته‌اند». بیلین‌های روسی سرودهای قهرمانی هستند که بمنظور تعنی ساخته شده و دارای وزن و قافیه‌اند. بالعکس افسانه‌های عامیانه، خاصه انواع تخیلی آن، جنبه‌ای کمتری دارند و چون به نثر تنظیم شده‌اند یا سهولت بیشتری مضامین شاد را از منابع گوناگون اقتباس می‌کنند. قصه‌ها هم مانند بیلین‌ها جزو گروه ادبیات شفاهی هستند، ولی از قرتها پیش محققین غافلند، به ثبت و ضبط آنها اقدام نمودند و ضمن این کار، قصه‌های نادر و آموزنده‌ای را که در جاهای دیگر خواننده یا شنیده بودند با آنها آمیخته‌اند.

قصه یروسلان (اوروسلان) لازارویچ به دو روایت (P و U) بدست ما رسیده است و هر دو روایت مربوط به قرن هفدهم است. در هر حال این داستان شابهت زیادی به داستان حسین که در اداره علوم نام قهرمان قصه، در منابع و ماخذ اصلی قصه شکی به جای نمی‌گذارد. در یک نسخه (U) سلطان کراکائوس، کرکودانویچ، عمویش زالاراز لازارویچ و پسرعمویش اوروسلان زالارویچ^{۱۸} نامیده‌میشوند که عیناً همان کیکائوس، زالزر ورستم هستند. اسب اوروسلان آراش نام دارد که همان رختی است. در شکل روسی شده اسامی، قصد هزل و مسخرگی دیده می‌شود و هجای «اوس» برای یک نثر روس صدای ناهنجار دارد. پدر پادشاه کرکدان نام دارد که کلمه ایست

از ریشه شرقی و در روسی قدیم به معنی همان کرگدن^{۱۹} است. زال زر عاقبت در این زبان بصورت لازار درمی‌آید، از خلال این تحریفات حتی میتوان برخی کلمات را که به شیوه ترکی تغییر شکل پذیرفته نیز تشخیص داد؛ زیرا در زبان ترکی هیچ کلمه‌ای با ر شروع نمی‌شود و همین امر نشان می‌دهد که به چه علت اسامی مزبور بصورت «اوروسلان» و «آراش» درآمده است. بهمین ترتیب نام اوروسلان (رستم) شاید تحت تأثیر اسامی ترکی نظیر ارسلان و اروس به این صورت درآمده باشد. متن روسی (بخصوص در نسخه U) اسامی ترکی الاصل فراوان دارد.

این نکات نشان می‌دهد که موضوع داستانهای شاهنامه از طریق ترکها وارد زبان روسی شده و از آنجا که قصه روسی از منبع ادبی، یعنی اثر فردوسی، مایه می‌گیرد احتمال دارد که به وسیله ادیب مسلمانی برای روسها نقل شده باشد. شاید سنده طرح توضیح این باشد که این کاربردست تاتارهای قازان، که سالیان متمادی کار مترجمی را برای صاحب‌منصبان و تجار روسی انجام می‌دادند، صورت گرفته باشد.

داستان اوروسلان ساختمان درهمی دارد. پروفیسور میلر این قصه را به هفت فصل تقسیم می‌کند. در اینجا خلاصه قصه را نقل می‌کنیم تا سیر داستان بر خواننده روشن شود:

۱ - زالاراز که عموی سلطان کراکائوس است، پسری دارد بنام اوروسلان که در سن ده‌سالگی از نیروی بدنی خارق‌العاده‌ای برخوردار است،

فصلک زندگی - صفحه ۱۱

بطوریکه هنگام بازی، همبازیهایش را ناقص می‌کند. اشراف از او به شاه شکایت می‌کنند و شاه او را به کنار دریا تبعید می‌کند اوروسلان در آنجا پشکار می‌پردازد و تنها غم‌ناختن اسبی چنان قوی است که تاب حملش را داشته باشد. تا آنکه روزی به پیرمردی برمی‌خورد بنام ایواشکو (ژان) که مهتر زالازار است. ایواشکو از کرمای که نامش آراش است، تعریف می‌کند، اوروسلان آنرا می‌گیرد و رامش می‌کند. و آنگاه به لشگری که پدرش برای جنگ با دانیلوی سفید (افراسیاب؟) تدارک دیده بود می‌پیوندد و دانیلو را منهزم می‌سازد و از او قول می‌گیرد که اقدامی علیه کرکاؤوس نکند. در نتیجه شاه او را می‌بخشد و می‌خواهد پاداشی به او بدهد که اوروسلان قبول نمی‌کند و به دنبال ماجراهایی تازه بدرام می‌افتد.

۲- درضمن این ماجراها، اوروسلان بر پهلوان روس، ایوان بیروز می‌شویشکایا برخورد می‌کند برادری می‌خواند و دختر تئودول اژدها را برای او می‌گیرد. تئودول یک غول دریائی است و او را برای بر آسبی آبی بنام کوتاس که برادر کوچک آراش است.

۳- وقتی اوروسلان به کشورش باز می‌گردد می‌بیند که دانیلوی سفید آنجارا ویران کرده و پادشاه و پدرش را به اسارت برده است. اوروسلان به زندان شاه، که اکنون کور شده، راه می‌یابد. تنها داروی شفابخش درد شاه جگر سلطان سبز است که سپری از آتش و نیزه‌ای از شعله دارد (دیو سفید).

۴- اوروسلان در جستجوی این دارو بی‌معماری افتد و به «برندگان خندان» برمی‌خورد بصورت دختران جوان درمی‌آیند. اوروسلان یکی از آنها را می‌گیرد، و هم اوست که وی نزد سلطان سبز می‌برد. در راه سر دیوی^{۴۰} می‌بیند که پندهای سودمند به وی می‌دهد و موفق می‌شود او شمشیری را که نزد دختر پنهان است بیابد کند. اوروسلان با این شمشیر سلطان سبز می‌کشد و شاه کرکاؤوس را شفا می‌بخشد^{۴۱}.

۵- اوروسلان با دو شاهدخت روبرو می‌شود که یکی از آنها به او می‌گوید: «ایواشکوی داد و سفید» که از مرز هندوستان پاسداری می‌کند او دلیرتر است. اوروسلان دختر را می‌کشد و با سرزمین هند می‌شود.

۶- اوروسلان، ایواشکو را به قتل می‌رساند و نزد سلطان هند می‌رود. پادشاه بسیارندوهگرم است و روزی غولی که در دریاچه مسکن دارد هر روز برای غذا یک قربانی می‌خواهد و فوایدش را بدخل دریاچه می‌کنانند، ولی بالاخره اوروسلان موفق می‌شود سه سر غول را ببرد. و از اعلا دریاچه، سنگی شگفت بیرون آورد. شاهزاده باوی زناشویی می‌کند ولی می‌گوید که دختر «شهر زیر خورشید» از او زیباتر است. اوروسلان به جستجوی این دختر می‌شتابد و آن سنجیب را به عنوان نشانه، برای کودکی که ز دنیا خواهد آورد، بجای می‌گذارد. عاقبت زیباترین شاهزاده خانم‌ها را می‌یابد و با او به خون

زندگی می‌کند بی آنکه از زن پیشین خود یادی بکند.

۷ - زن او پسری بدنیا می‌آورد که نامش را اوروسلان اوروسلانوویچ می‌گذارند. این پسر مثل پدرش به سرعت رشد می‌کند و همبازی های خود را آزار می‌دهد و آنها نیز وی را به علت آنکه هویت پدرش بر کسی معلوم نیست مسخره می‌کنند. دلاور جوان، مادرش را سوال پیچ می‌کند تا آنکه از جای پدر خود آگاه می‌شود. بعد، از اصیل پدریزرگش اسبی بر می‌گزیند و بسوی کشور «زیر خورشید» براف می‌افتد، وقتی به شهر تردیک می‌شود پدرش صدای سوت او را می‌شنود و به مقابله اش می‌شتابد. در آغاز چیزی نمانده بود که پسر، او را از اسب فرود آورد ولی بالاخره پدر بر زمینش می‌زند. پسر نیزه‌ای را که پدرش بجانب او نشانه گرفته می‌ریاید و در این هنگام سنگ بازوبندش پدیدار می‌شود. پدر و فرزند یکدیگر را باز می‌شناسند و پسر پدر را متقاعد می‌کند که نزد زن شرعی اش - که مادر اوست - بازگردد. سلطان همد (زابلستان) نیمی از کشورش را به اوروسلان می‌بخشد و وی به خوشی و خوبی زندگی می‌کند.

آشکاراست که این داستان آمیخته‌ای از مضامین گوناگون است و اقتباسات آن از منابع ایران محدود است. می‌توان گفت که از منابع ایرانی در مورد ماجراهایی استفاده شده که در افسانه ایللیای موروم بخوبی جذب شده بوده است، از قبیل سرگذشت رستم در مازندران و نبرد پسر

و پدر، داستان اوروسلان در اینجا پایان می‌پذیرد و داستان فنوحات پسرش آغاز می‌گردد.

جزئیاتی که در ابتدای داستان از افسانه ایرانی اقتباس شده است عبارت است از:

کودکی اوروسلان، رانده شدنش از دربار، انتخاب اسب، نخستین نبرد با دانیلوی سفید (افراسیاب)، شکست کرکانوس از دانیلو، قتل سلطان سز (دیو سفید) که جگرش برای شفای کرکانوس (کیکاوس) لازم است، و در انتهای داستان، نبرد اوروسلان و پسرش، بدون پیروی کامل از اصل، به صورتی بیان شده که داستان پایان خوشی داشته باشد.

قسمت میانه داستان ارتباط مستقیمی با منابع ایرانی ندارد. قتل وحشیانه و بی دلیل یکی از دو شاهزاده خانم را شاید بتوان با ماجرای جادوگری مربوط ساخت که رستم در راه مازندران ملاقات می‌کند. اما از طرف دیگر در این قسمت شباهت های فراوانی با داستانهای قفقاز و بخصوص آسی‌ها (که باز ایرانی هستند) به چشم می‌خورد. ماجرای برخورد با تئودول ازدها نظیر ماجراهای کائوریک آسی با دن - باتیر (Don - Battyr) الهه دریایی است که دشمن «اسلام» یعنی عموی کائوریک است. جزئیات مربوط به سر غول آسا و شمشیر در داستان کائوریک که شمشیر را از سر پدر بزرگش بیرون می‌کشد تا انتقام مرگ او را بستاند، بهتر بیان شده است.

اگرچه برای روس‌های درس خوانده قصه اوروسلان - یروسلان چیزی شبیه حسین کرد است

می‌خوریم درمی‌یابیم که تا چه حد این دلاور ایرانی
افسانه قزاقان پیر روسی را تحت تأثیر قرار داده
است. بعدها داستانهای عامیانه، مردم روسیه را
با اسامی پهلوانان ایرانی آشنا ساخت و ایشان را
میان آنها قهرمانانی را برگزیدند که از طریق
بیلین‌های کیف با آنها آشنائی داشتند و در این
صورت تازه، رستم آنچنان در اذهان عموم رسوخ
کرد که شعرا و موسیقیدانان نتوانستند وجود او را
نادیده بگیرند. پس از آنهمه دگرگونی و تغییر
صورت، رستم حیات تازه‌ای یافته بود و این بار
با عنقریب «چرنومور» (دریای سیاه) ریش‌در
که می‌خواست او را از شاهزاده خانم محبوبش جدا
کند به جنگ برمی‌خاست. البته محیط داستانی
فلات‌های آفتابی و مرتفع شاهنامه نیست ولی
آنهمه ما می‌توانیم در این مورد با مولوی هم‌زبان
شویم و بگوئیم:

دیده‌ای باید که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس

ترجمه ایرج علی‌آبادی

از کتاب ایرانیکا - شامل مقالات تحقیقی
مربوط به مطالعات ایرانی - چاپ لندن ۱۹۶۴

برای ایرانیان تحصیل کرده، نباید فراموش کرد
که قصه این همزاد رستم، در میان عامه مردم روسیه
از شهرت و اعتبار فراوانی برخوردار بوده است.
در روسیه در تمام بازارهای موسمی صدها نسخه
از قصه یروسلان به فروش می‌رفت و در نورضعیف
شمع در روستاهای دور افتاده خوانده می‌شد.
نسل‌های پیاپی این قصه را از زبان پیرزنان شنیده‌اند.
شاعر بزرگ روس، پوشکین، نیز از این جمله
است، و هنگامی که با تجدید حیات ادبیات روسی،
شعر آن از عرش به زمین بازگشت و در دسترس
عموم قرار گرفت، پوشکین داستان معروف خود
«روسلان و لودمیلا» را براساس این افسانه شعر
درآورد. البته پوشکین عین قصه را بازگو نکرد
بلکه اصل آنرا گرفت و جزئیات تازه‌ای به آن افزود.
معذالک در این شعر و افسانه کاملاً روسی، جنبه‌ها
و رنگهای ایرانی کاملاً آشکار است. مؤسس
مکتب خاص موسیقی روسی یعنی گلینکا این نکته
را بسیار خوب دریافت، زیرا در پاپرای خود که
براساس منظومه پوشکین است، در صحنه قصه
جادوئی از یک مایه کاملاً ایرانی برای موسیقی
زمینه استفاده کرد و با آهنگ پردازیهای هنرمندانه
و حداکثر استفاده از قدرت سازها توانست حالات
شگفتی‌انگیز محیط و داستان را در شنونده بیدار
کند.

به این ترتیب می‌بینیم که تصویر نیرومند
رستم از قدیم‌ترین ایام بر ادبیات روس سایه افکنده
است. پهلوان زابلستان بی‌شک از ایلایا قدیم‌تر است
و هنگامی که به شباهتهایی بین این دو قهرمان بر

* این خطابه در جشن هزاره فردوسی که سال ۱۹۳۷ در تهران برگزار گردید قرائت شده و در نشریه هزاره فردوسی (سال ۱۹۴۴) در صفحات ۴۸ تا ۵۷ بجای رسیده است .

۱- موسی خورلی - (Mouses Khorenatzi)
عنوان پدر ادبیات ارمنی معروف است . از زندگی او چیزی معلوم نیست ، حتی تاریخ زندگی را به تفاوت بین قرن پنجم و نهم میلادی دانسته اند . «تاریخ ارمنستان» او معروف است . (دائرةالمعارف بریتانیا ، ج ۱۵ ، ص ۳۳۹) .

۲- چرکسها - گروهی از قبایل مسلمان (حنفی مذهب) قفقاز شمالی که حالیه در ناحیه بین جبال قفقاز ، رود کوبان ، و دریای سیاه و نیز در خاک ترکیه ، زنده می کنند . چرکسها خود را آدیغه (روسی : آدیگه) می خوانند . (دائرةالمعارف فارسی ، ص ۷۹۸) م .

۳- پشاوها ، Pchavs ، مناسفانه در منابعی که در دسترس بود توشیحی در مورد این قوم به دست نیامد .
۴- در روسی کلمه «باگاتیر» که از ریشه مغولی است ، معادل پهلدر فارسی است .

۵- در آثار قرن سیزدهم میلادی در ادبیات شرقی اشاراتی مربوط به «ایلیا» دیده می شود .

۶- مشخص ترین نمونه ، نام رودخانه «دن» است که از میان ریشه آبی «دن» و اوستایی «دانو» به معنای آبی گرفته شده است . در این مورد مراجعه شود به تحقیق مستد و ارزشمند M. Wasmer تحت عنوان Die Iranier in Sudrusland - چاپ لیبزیگ ۱۹۲۳ .

۷- کومانها یا قبچاقها - قوم ترک که به روسی پولوتسی (جمع بالایی پیش) می نامند . در حدود قرن یازدهم میلادی در دشتهای شمال دریای سیاه مستقر شدند . در این زمان عدهای از ایشان بتیست و عدهای مسلمان بودند . بتدریج به مجارستان و برخی از کشورهای دیگر

اروپای مرکزی مهاجرت و حمله کردند و در این کشورها مستقر شدند و در آنها تأثیراتی بجای گذاشتند . (دائرةالمعارف بریتانیا ، ج ۶ ، ص ۸۵۹) م .

۸- آسیها یا آلانیها یا اوستیها - قوم ایرانی ساکن قفقاز (در آستییای امروز واقع در گرجستان) . زبان آنها نیز از زبانهای ایرانی است . م .

۹- میلر نشان می دهد که اختلاف بین ولادیمیر تاریخی و ولادیمیر افسانه ای درست بسبب نفوذ اصل ایرانی آن است ولی در عین حال خاطرۀ نقاط ضعف و ولادیمیر ، علیرغم برداشت تاریخی رسمی از قدیمترین ایام در آذهان باقی مانده بود .

۱۰- هنگامیکه در اثر نفوس سویناگور (Sviatagor) پهلوان (اوشند) ، در او نیروی بیشتری دمیده می شود .
۱۱- سالوای را یعنی با سلیمان بدانگونه که در افسانه های روسی تصور شده است مقایسه کرده اند . در این افسانه ها سلیمان همانند شاهبازی پرواز می کند ، در کاخی بر شاخسار درختان بهم بافته خانه می کند و به دیدار کشور هند می رود . این نکته آخر وجه تسمیه سالوای را که به روسی «پرنده رهنمانی» نامیده می شود توجیه می کند . رهنمان تغییر شکلی از کلمه رهن است .

۱۲- لغت «دیو» در ادبیات کهن روسی ناشناخته و نامشخص است . «قدمه شاهزاده ایگور» (اواخر قرن دوازدهم) به این جمله بر می خورد : «دیو بر فراز درخت ندا داد» . شاید این نکته بتواند ابهام خانه سالوای را که بالای هفت بلوط است روشن سازد .

۱۳- در روایت دیگری از همین داستان جادوگر بصورت دختر سالوای ظاهر می شوند . از طرف دیگر دختر سالوای «قایقران» خوانده می شود ، چنانکه گوئی خانه پدرش در میان آب بوده است . این امر دریاچه ای را که روئین بزرگ در میان آن قرار داشت بیاد می آورد .
۱۴- ریشه کلمه تمهینه و همتمن یکی واز کلمه «تهم» (تخم) بمعنای نیرومند و قوی است .

۱۵ - بنظر میرسد که حتی داستان جنگ سهراب و گون آفرید نیز بر افسانه های روسی (بیالین) ها تأثیر گذاشته باشد. با این تفاوت که در بیالین ، ایلیا در شب قبل از دیدار فرزند ، با زنی به هیأت قراقان در استپ روبرو می‌شود .

16 - H. Kerbes, Firdusi and the old High German lay of Hildebrand.

مجله آکادمی شماره ۱۹ آوریل ۱۸۹۰ ، صفحه ۲۹۶ .
۱۷ - به نحو تولد فرزند ایلیا در فوق مراجعه

شود .

۱۸ - در نسخه P اسامی بدیقتر است :
کارتاوس کارتائوویچ ، لازار لازاروویچ ، و پروسلان لازاروویچ .

۱۹ - دستدی مربوط به سال ۱۵۰۳ کلمه «کیرگردن» ذکر شده که همان کیرگردن فارسی است .

۲۰ - در نسخه P نام غول روسلانی است که تحریفی از کلمه رستم است .

۲۱ - در شاهنامه کیکاوس از رستم می‌خواهد که

از خون دیوسفید در چشمش بریزد و روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
به چشمش چو اندر گشاید خون

شد آن دیده تیره خورشیدگون
ولی جگر دیو را رستم به اولاد می‌بخشد

« . . . یکی از مشخصات ایران این است که مهد یکی از قدیم‌ترین تمدن‌های این جهان کهن است ، تمدنی که طی تقریباً بیست و پنج قرن ، در هر دوره تجدید حیات کرده و نمونه شگفت‌انگیزی از تداوم و استمرار است . . . »

رنه گروسه

L'Ame de l'Iran

« . . . بدون شك این امر در تاریخ جهان نظیر ندارد که از میان يك ملت ، و تقریباً در يك عصر ، دومرد بزرگ برخیزد ، یکی شخصیت والایی در مذهب و دیگری نابغه‌ای در سیاست و نظامی‌گری ؛ و که بدعت‌ها و کوشش‌هایشان چنان درهم آمیزد که تفکر معنوی همچون روح به کالبد قلمرو زمینی ، جان بدهد و قالب نیز به تفکر ، شکل و صورت بدهد . و این چیزی است که در قرن ششم قبل از میلاد در ایران رخ داده است . آنچه زرتشت تعلیم می‌داد این بود که اهورامزدا — مینوی خیر — در جنگی که با اهریمن — مینوی شر — دارد ، مردم را به یابوری خویش در نبردی که داستان جهان است فرا می‌خواند تا با اراده و تصمیم خود صف باران نور و لشکریان ظلمت را از هم مشخص کنند . »

این نبرد تنها مبارزه‌ای اخلاقی و درونی نیست بل جنگی است واقعی علیه هر چه بلید است و از آنجا که دوگانگی در همه کائنات وجود دارد و امشاسپندان ، مردم ، حیوانات ، گیاهان و اشیاء بیجان نیز گرفتار آند ، مردم به راهبر ، نماینده اهورامزدا در زمین ، نیاز دارند و این راهبر ، شاه ایران است (داریوش) که خود چنین می‌گوید : به اراده اهورامزدا ، طبیعت من چنین است : عدالت را دوست دارم و از بی‌عدالتی متنفرم . خشنودی‌ام در این نیست که فرودستان به خاطر بالادستان تحمل ظلم کنند . . . »

ایران

William S. Haas

« . . . تمدن ایران از این حیث که در دورانهای مختلف با وجود تغییرات سیاسی به حیات خود ادامه داده است ، در تاریخ جهان نظیر ندارد . »

هانری ماسه

تمدن ایرانی
